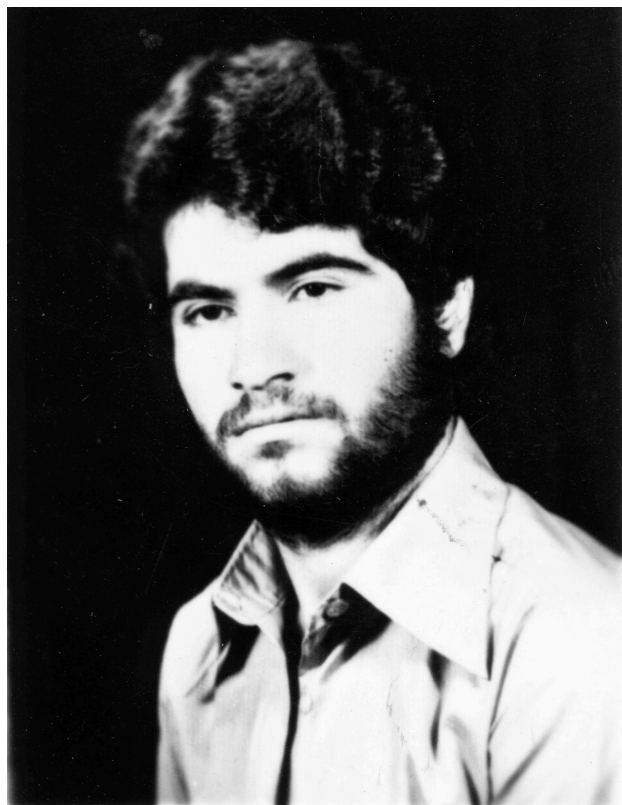


## شهيد خداكرم علي پور



از بياريس علي

سمايه جامع سرداران و هزار شهيد استان بوشهر

نام پدر	نجف
تاریخ تولد	۱۳۳۸/۰۵/۰۲
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۱/۱۲/۲۰
محل شهادت	دهلران
مسئولیت	—
نوع عضویت	پاسدار
شغل	پاسدار
تحصیلات	دیپلم
مدفن	مزارعی

## زندگینامه

### زندگینامه شهید

خداکرم علی پور ، فرزند نجف در دوم مردادماه سال سی و هشت خورشیدی در وحدتیه ( مزارعی ) در خانواده ای مذهبی ، متدین و محب اهل بیت عصمت و طهارت پا به عرصه ی حیات گذاشت . پدر ، هنگام تولد فرزندش از خدا چنین می خواهد : « خدایا ! اگر صد پسر به من بدهی و خوب باشد باز هم کم است ؛ ولی اگر یکی باشد و بد ، زیاد است . تو را به بزرگواریت قسم ، به من فرزندی عطا کن که در راه تو گام بردارد . »

وی در محیطی پرورش یافت که در جای جای آن بوی معطر نام مبارک امام حسین (ع) استشمام می شد .

پدر از ابتدایی کودکی ، او را با قرآن و ادعیه آشنا ساخت تا ضمیر پاک وی را آماده ی عشق به خدا و معصومین (ع) کند .

تحصیلات ابتدایی خود را در دبستان فعلی طالقانی آغاز کرد و از آنجا که از هوش و استعداد بالایی برخوردار بود ، این دوره را با موفقیت به پایان رسانید و وارد مقطع راهنمایی شد و در مدرسه ی خیام ادامه ی تحصیل داد و پس از پایان این مرحله مقطع متوسطه ی خود را نیز با پشت کار و جدیت تمام به اتمام رسانید .

ورودش به مقطع متوسطه ، او را با بسیاری از کتب مذهبی و اسلامی روشنفکران وقت آشنا کرد . علاقه ی وافرش به دین انسان ساز اسلام ، سبب شد تا تمامی تلاش و فعالیت خود را در جهت حفظ این اهداف متعالی صرف کند و با مطالعه ی کتب روشنفکران مذهبی راه خویش را با روشنی انتخاب نماید .

سنین نوجوانی وی در فضایی این چنین سپری می شد و او را با عالم بیرون خود پیوند داد . چنان با قرآن انس داشت و آن را مطالعه می کرد که در هر نوشته ای که می نوشت یا هر سخنی که ایراد می کرد باید از آیات متناسب با موضوع استفاده می کرد .

در آستانه ی پیروزی انقلاب ، به صفوف آهنین مردمی و مبارزین انقلابی پیوست و در افشای ایادی ظلم و فساد با مقالات و سخنرانی های خویش ، لحظه ای درنگ را جایز نمی دانست . فعالیت وی در انجمن اسلامی محل در کنار بزرگانی چون شهیدان هادی پور ، پاسالار و ... و ضدیت با منافقین و اعضای منحط حزب توده نمود بیشتری داشت .

وی اهداف متعالی خود را با عضویت در سپاه پاسداران ، جهت حراست از آرمان های نظام جمهوری اسلامی ادامه داد و در این راستا ، با دلاوری و شجاعت به صحنه ی کارزار بر علیه تجاوزگران وارد شد و با مسئولیت های خطیر به مبارزه با دشمنان بعثی پرداخت و در عملیات طریق القدس در منطقه ی عمومی بستان حماسه آفرید .

بار دیگر در تیرماه سال شصت و یک ، راهی جبهه ی غرب گردید و در آن جا نیز دلاوری های خود را به رخ دشمنان اسلام کشید و لحظه ای از آرمان مقدس خود دست بر نمی داشت .

بار دیگر ، خداکرم علی پور در بیست و پنجم دی ماه سال شصت و یک از طرف سپاه به فرماندهی گردان حمزه سیدالشهدا برگزیده شد و راهی جبهه دهلران شد . پدرش نیز دوم اسفند ماه همان سال از طرف بسیج برازجان به جبهه ی غرب اعزام و همسنگر و همرمز پسر گردید .

**در بیستم اسفند ماه سال شصت و یک روح پر خروشن به شاخسار جنان به پرواز در آمد .**

**از « علی پور » سرور سالار میدان کرم**

**یا آن شیرین زبانی ، بحر ایمان یاد باد**

**برادر ، « حاج سید حسن شجاع » به مناسبت شهادت این پاسدار رشید اسلام ، اییاتی سروده که آن را می خوانیم :**

**رفت از بر ما ، سوی خداوند علی پور**

**پاسدار شهید ، خداکرم علی پور در وصیت نامه ی طولانی و پر محتوای خود به انسان و بعدهای وجود وی اشاره دارد .**

## وصیت نامه

این وصیت نامه ، روز دفن پیکر مطهرش با صدای خودش از طریق ضبط صوت در گلزار شهدا پخش شد :

بسم رب الشهداء و الصدیقین

لا اقسم بهذا البد و انت حل بهذا البلد و والدوما ولد لقد خلقنا الانسان في كبد

سوگند و قسم به این که مکه ی معظمه ، خدا در این جا به خدائی خودش به خانه ی خودش قسم می خورد به آن بزرگترین خانه ، محترم ترین خانه ، قسم می خورد ؛ زیرا انسان وقتی که موضوعی را بخواهد زیاد تأکید بکند به جان خودش قسم می خورد و در اینجا خداوند قسم یاد می کند به خانه ی خودش و فقط و فقط به خانه ی خودش ، تنها قسم نمی خورد که بگوید « والطور » نمی گوید « والتین » قسم دیگری نمی خورد نمی گوید « والعصر » نمی گوید « والسما » ذات البروج « یا « والشمس و الضحی » قسم به این چیزها نمی خورد و تنها نطقش به خانه ی خودش که قبله ی تمام مسلمین جهان است قسم می خورد و پس از آن می گوید « و انت حل بهذا البلد و والدو و ما ولد » و قسم می خورد ، در آخر به آدم به آنکسی که سر منشأ کلیه ی انسانهای پاک روی زمین است . که چی ؟ هدفش چیست ؟ چرا این قسم ها را خدا می خورد و برای چه این چنین قسمی را می خورد ، می خواهد بگوید « لقد خلقنا الانسان في كبد » به درستی که انسان را در « کبد » در سختی آفریدیم و می خواهیم به او و سختی را به او بچشانیم که چگونه زندگی کند و درس زندگی را بیاموزد این انسانی که خدا او را در سختی آفریده ، همین انسان موقع خلقتش اینقدر ملانکه ها جمه می شوند و اصرار می کنند که اگر هدف شما از خلقت این موجود عبادت است چندین برابر ، تو را عبادت می کنیم ؛ اما خدا چنین نمی گوید و اصرار می کند بر خلقت همین موجود که « انسان » باشد . سوگند به این مکه ی معظم و مسجد ، و حال آنکه تو ای رسول گرامی (ص) در این بلاد منزل داری قسم به پدر بزرگوار آن آدم صفی ا و فرزندان خدا پرست او که ما نوع انسان را به حقیقت در رنج و مشقت آفریدیم و به بلا و محنتش آزمودیم که روز و شبی بی غم و رنج و زحمت بسر برد به آرام طبیعت و امراض و اندیشه و اندوه و خوف و خطر عمر گذارند . در این باب نزد امام صادق (ع) بلا را سؤال کردند و تعبیر شد از آنچه که خدای عز و جل مومن را بدان مخصوص ساخته است . فرمود که رسول خدا (ص) پرسیدند که به چه کسی پیش از همه در دنیا بلا می رسد ؟ در پاسخ فرمود : « درجه اول درد و رنج و سختی و بلا به پیغمبران و سپس بترتیب هر که به آنها بیشتر شبیه و مانند است و مومن هم هر چه ایمانش افزونتر و هر چه کردارش نیکوتر باشد به بلا بیشتر گرفتار می شود . آنکسی که ایمانش درست و کردارش پاک باشد بالای او سخت است و در دوران زندگی رنج و مشقتش زیادتر است و هر که ایمانش سست و کردارش ضعیف است گرفتاری او بسی اندک و مال و منال زندگی او که مال و منال دنیوی اینقدر زود گذر است که همچون چشم به هم گذاشتن می رود ، زیاد می شود » سئل رسول الله (ص) ، من اشد الناس بلا ؟ فی الدنيا فقال النبیون ثم الامثل و یتلی المومن بعد علی قدر ایمانه و حسن اعماله فمن صح ایمانه و حسن عمله اشد بلائه و من سخط ایمانه و ضعف عمله قل بلائه . »

آری راه خدا پیمودن و خلیفه ی خدا شدن بسی سخت و رنج و آلام دارد و خدا انسان را مورد آزمایش قرار می دهد و میان رنج ها و سختی ها ساخته شود . « و لنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم و الصابین . »

اینجا خداوند می فرماید : « یقیناً شما را در بوته ی آزمایش قرار می دهیم تا افراد مجاهد و صابر و شکیبا شناسائی شوند . پس مفهوم اینکه انسان را در درد و رنج و آلام و زندگی می آفریند و سپس می خواهد او را در مورد آزمایش قرار دهد چیست ؟ حضرت امام صادق (ع) فرمود : « ان الله اذا احب عبدا.. غته یا البلا و انا و ایاکم یا سدید لنصبح به نفسی » . راستی خدا چون بنده ای را دوست دارد او را به خوبی در گرداب بلا غوطه ور می سازد ای سدید ما و شما در بام و شام بلا ، می سازیم .

سالک در مسیر وصال و لقاء حق از پیچ و خمهای فراوانی باید بگذرد و با دشواریهای فراوانی دست و پنجه نرم کند. لقاء حق از جاده هموار و آرام و آسوده ای نمیگذرد که هم چون یک مسافرت تفریحی آرام انجام پذیرد اگر چنین می بود می دید که رهروان را چه فراوانند. بسیاری ممکن است هوس رفتن به این راه را کنند اما هر کسی نمی تواند رهروش باشد. برخی از اینان در آغاز می مانند و برخی بعد از دیدن مختصر تلخی و رنج و بلا راه را کج می کنند و بر می گردند و برخی با مقاومتی افزون تر جلو می روند اما سرانجام باز آنها که تاب بلا کشیدند را ندارند آرزوی وصالشان محال است. آنان که تحمل درد و رنج را ندارند از پای می افتند و به زودی در مانده و جای می مانند. آری آنان که خدا دوستان دارد او را بلا هدیه می دهد تا در گردابهای بلا پرورده و آب دیده شود و شایستگی دیدار حق را بیابد. مومنین و وارستگان و پاکان را نه تنها بلا از پا در نمی آورد و از جاده حق منحرفشان نمی سازد بلکه بر پایداری و ایمانشان می افزاید و لحظه به لحظه استوار تر محکمتر و قاطعتر و برای رسیدن به هدفهای مقدس خویش تلاش تازه آغاز می کنند این است که این دوستان خدا همواره در بام و شام با بلا دمسازند و ما نباید با این دغل بازی این ابر قدرت و این ابر جنایتکاران که با بکار آمدن اسلام تمام منافعشان در خطر می افتد و تمام مستضعفین حاکم بر زمین خواهند شد و دیگر جائی برای این زالو صفتها نمی ماند و در این صورت است که هر روز توطئه ای درست می کند و یک مزدوری را به جلو می اندازد ولی ( فکر نمی کنند که ماها با این سختیها بهتر ساخته می شویم و با این گشته شدن در راه خدا بهتر به هم می پیوندیم و الفتمان بیشتر می شود و دوستی تمام افراد مستضعف که هر یک در شهری زندگی می کنند کاملتر و بیشتر ) « ان ينصرکم الله فلا غالب لکم و ان یخذلکم فمن ذالذی ینصرکم من بعده ». ( اگر شما را خدا یاری کند محال است کسی بر شما غالب آید و اگر به خواری و اگذارد آن کیست که بتواند بعد از آن شما را یاری کند ) ( خداست که ما را یاری می کند و هیچ کس غیر از خدا نیست که ما را مدی باشد پس چرا در خانه بنشینیم و بگوئیم ای کاش ما در زمان سید و مولایمان و پیشوای شیعیان حسین بن علی (ع) می بودیم تا به او کمک می کردیم ، حسین بن علی (ع) گشته نشد مگر برای دین مبین اسلام و آیا این حسین (ع) برای چه کسی داد می زد و منظورش چیست ؟ غیر از دین خدا را یاری کردن است پس چرا خوابیده ایم و این ابر قدرتها می خواهند اسلام را نابود کنند و هیچ نمی گوئیم . ) ما هم اکنون به یاری دین خدا شتافته ایم و می خواهیم حرکت بسوی الله بنمائیم و این حرکت ما اولین حرکت است بسوی خدا و برای اینکه به تمام ملل مستضعف جهان خط بدهیم و بگوئیم با ابر قدرتها و پادشاهان و مستبدان خودتان مبارزه کنید و نگذارید بر شما مسلط شوند و درد و رنج را بجشید و سختی ببینید زیرا ( راه خدا بسی رنج ها دارد و انسان مومن خود را آماده این مشقتها نموده است و اینها نمی بینند ، ایمان مسلمانان را ، و گور شده اند و با پیروزی اسلام باید خط نابودی خود را بکشند. این است که فکر به شهادت رسیدن ما کمر بسته اند ) ( و با انواع سلاحهای اتمی دست به دست هم داده و ما را می خواهند بکشند ) : « ولئن قتلتم فی سبیل الله اومواتا لمغفره من الله و رحمه خیر مما یجمعون و لن اتمم او قتلتم لا لی الله تعشرون . »

اینجا خدا می فرماید اگر در راه خدا گشته شوید یا بمیرید در آن جهان به آمرزش و رحمت خدا نائل می شوید و آن بهتر از هر چیز است که در حیات دنیا برای خود می توانید فراهم کنند ، اگر در راه خدا بمیرید یا گشته شوید غم مخورید که به رحمت ایزدی و به درگاه خدا پذیرفته شده اید و به سوی خدا محشور خواهید شد آیا کسی که با اولین قطره خونی تمام گناهانش به زمین می ریزد چه دردی دارد و چه آرزویی بالاتر از این که حسین (ع) را ملاقات کند چه سعادت بالاتر از این که با شهدای صدر اسلام برسد و ابوذر و حسین را و زینب را عیادت کند و ببیند که شهادت آرزوی دیرینه ماست و چشم به راه چنین چیزی هستیم کسانی که از این فیض عظیم فرار می کنند عاشق افراد صدر اسلام نیستند و آنچه می گویند از زبان است فقط لقلقه زبان است مومن کسی است که زبانش و عملش در هم ادغام شده باشد ( من واقف قوله فعله ) نه این که جدای از هم باشد ای قوم چرا به یاری مستضعفین فلسطین و آفریقا ، غرب اروپا نمی ستایید و اینها را یاری نمی کنید. ( اینما تکنونوا یدرکم الموت ولو ) کنتم فی بروج مشیدة و ان تصبحهم حسنه یقولوا هذه من عندالله و ان تصبحهم سیئه یقولوا هذه من عندک قل کل من عندالله فما ل یقولوا لا القوم لایکادون یفقهون حدیثا )

هر کجا باشی اگر چه در کاخهای بسیار محکم مرگ شما را فرا رسد و آنان را اگر خوشی نعمت فرا رسد گویند این از جانب خداست ، و اگر زحمتی پیش آید به تو نسبت دهند بگو همه از جانب خداست چرا این قوم جاهل از فهم

هر سخن دورند و یا این که کل نفسی ذائقه الموت تمام انسانها تمام موجودات جاندار زنده باید مرگ را بچشند و به سرای دیگر بروند زیرا این دنیا چیزی به جز گذرگاه آخرت نیست و تنها خداست که جاوید است و خالق کل عالم اوست و هیچ کس اینجا نمی ماند کل شیء هالک الا وجه . تنها خودش ابدی است و می ماند و اوست شافی کل عالم و «هو شافی» زیرا سرای آخرت جایی است که خداوند حق ، حق هیچ کس را نمی بخشد و خوشا به حال آن کسی که فقط کارش و عمرش و غرضش تمام برای خدا بوده و چه بهتر این که همه باید این مرگ را بچشیم چه بهتر است که در راه خدا این مرگ را بچشیم و هدفمان فقط در این مرگ چشیدن و لذت مرگ چشیدن فقط خدا باشد برای خداست و تنها مخلص خداست تا آنجایی که خدا عاشق او می شود و او عاشق خدا می شود ( عشقنی و من ، عشقنی عشقت قتلته و من قتلته فعلی دینه و من علی دینه فانا دینه » آنکس که مرا دوست داشت به من عشق می ورزید و آن کس که به من عشق ورزید من نیز به او عشق می ورزم و آن کس که به او عشق ورزیدم می کشم او را و آن کس که من بکشم خون بهایش بر من واجب است خودم خون بهایش هستم پس این انسان خاکی چه افتخاری بالاتر از این دارد که خداوند خون بهایش باشد و خدا عاشقش بشود آیا ما به آن مقام می رسیم که خدا عاشقمان بشود آن کسانی که خدا عاشقشان می شود و خدا فقط عاشق آنهاست و تنها مخلص خدا هستند و در دوران زندگیشان هیچ کاری بجز برای خدا نکردند آنها عاشقان خدا هستند آنها مخلصان خدا هستند پس چه افتخاری بالاتر از آن که خداوند خودش تنها عهده دار بشود که جان او را یا جان تو را بگیرد « و لا لی قبض من قبض روحی » و به سوی او به پرواز در آید و به لقاءالله پیوندیم ، تنها خالصان حق می توانند به چنین جا و مقامی برسند زیرا غیر از هاجر که انسان تا سدره المنتهی اوج میگیرد که دیگر ملائکه حق رفتن به آنجا ندارند و پیامبر بطور مستقیم با خدا صحبت میکند ، لا تصیب حقیقتا الايمان حتی ترالناس کلهم حمقى فى دنیا هم عقلائک دنیا هم .

( ان الدنيا مشغله القلوب والا بدان دنیا جان و تن مردم را بخود مشغول میدارد و نمی گذارد که به او برسند و شیطان هم تو را دلخوش این دنیا میکند این دنیائی که زود گذر است پس ) ای خمپاره ها و گلوله ها اگر اسلام با این خون ناچیز من حتی به اندازه کوچکترین چیز نیاز دارد بیائید و قلبم را بگیرید تا به دیدار خدای بزرگ خویش و به لقاء حق برسیم و ای تو خدایا اگر میخواهی مرا بپذیری با بدنی سالم جانم را نکیر ) ( زیرا فرزند فاطمه حسین پسر علی سرش از بدنش جدا و بدنش پایمال سم اسبان شده اما من بدنی سالم داشته باشم و یا این که پرچم دار کربلا بدون دست باشد و من دو دستم سالم باشد و علی اکبر فرقی شکافته و سرم سالم باشد ای خدایا ، ای خدایا مرا سالم از دنیا مبر ای خدایا مرا با سری سالم و بدنی سالم از دنیا مبر در خاتمه می گویم اگر می شود دستهایم بیرون از تابوت باز باشد و چشمهایم و دهانم باز باشد زیرا که بگویند که با چشمی باز راهم را انتخاب کردم و دستی خالی از دنیا رفتم و هر چه را که فهمیدم گفتم . »

(والسلام علیکم ورحمت اللہ) خداکرم علی یور

## مصاحبه

پدرش در مورد ویژگی های برجسته ی او چنین می گوید: « هر وقت که او را می دیدم ، کتابی در دستش بود و مطالعه می کرد . نیمه شب ها ، صدای تضرع و زاریش مرا به خود می آورد . نماز شب خواندن از جوانی مثل او ، برایم خیلی جالب بود . لحظه به لحظه ، خدا را به خاطر داشتن چنین فرزندی ، شکر می گفتم . »



## خاطرات

وقتی که به مرخصی آمده بود به پدرش می گفت: «آتش دشمن بسیار خطرناک بود. رزمندگان اسلام با روحیه ی بلند و ایمان قوی که داشتند، نمی ترسیدند. ما خودمان در این عملیات، سه شبانه روز زیر آتش دشمن بودیم و مواد غذایی نداشتیم که از نان مانده ها و کنار استفاده می کردیم.»

پس از بازگشت به آغوش گرم خانواده، مادرش خانم «سکینه کریمی» به او می گوید: «عزیزم! تا کی باید کنار ما نباشی، مگر من چند پسر دارم. دلم می خواهد تشکیل خانواده بدهی. دختران خوب و پاکی را می شناسم که □» و او سخن مادر را قطع می کند و پاسخ می دهد: «مادر جان! دلم نمی خواهد دختر مردم، اسیر دست من شود و در انتظارم لحظه شماری کند. امروز مسئله ی اساسی جنگ با دشمن است.»

علی بنوی، مسئول روابط عمومی و رادیو سپاه بوشهر که جهت ثبت و بازگویی حال و هوای جبهه به دهلران عزیمت کرده بود از لحظات روحانی وی چنین می گوید: «روز پنجشنبه نوزدهم اسفند ماه سال شصت و یک با شور و هیجانی وصف ناپذیر به تیپ فاطمه ی زهرا «س» رسیدیم. با آقایان پرویز قوسی فرمانده ی خط عملیات، تشکری و علی پور در مورد مسئولیتان و دلیل حضورمان صحبت کردیم. آقای علی پور گفت: «فردا می خواهیم جهت شناسایی محور دشمن به خط برویم. امروز و امشب نیاز به راز و نیاز با خدا داریم. شما استراحتی کنید. شب فرا رسید و مراسم دعای کمیل با سوز و گداز خاصی برگزار شد و خداکرم حال و هوایی دیگر داشت.»

صبح روز جمعه فرا رسید و اکیپ ما به همراه چند تن از فرماندهان پاسدار به طرف منطقه ی مورد نظر حرکت کردیم. در راه برادر مصطفی عرب زاده با صدایی دلنشین، نوحه می خواند. اکنون در خط مقدم بودیم. آقای قوسی، داشتند توضیح می دادند و من با خداکرم داشتم مصاحبه می کردم. ضبط صوت کوچکی هم کنارم بود که مصاحبه ها را ضبط می کرد. ناگهان صدای تیر آمد. تا خواستیم خودمان را روی زمین بیندازیم، یکی از تیرها به بازوی راست خداکرم اصابت کرد. برادران، سریع او را از طریق کانال، دور از دید دشمن حدوداً چهار یا پنج کیلومتر، پیکر زخمی او را حمل کردند. به مقر که رسیدیم او را در ماشین گذاشتند و برادران، عرب زاده و قوسی همراه او رفتند ساعتی بعد، آقای عرب زاده برگشت و خبر شهادت آن عزیز بزرگوار را برایمان آورد. «آقای پرویز قوسی بیان می دارد: «شهید علی پور که یکی از فرماندهان گردان در چمصری دهلران، «لشکر والفجر» صبح روز بیستم اسفند ماه شصت و یک هجری، همراه چند تن از فرماندهان از جمله آقایان تشکری و بنوی که به عنوان مصاحبه گر بود. تا نزدیکی خط عراق ها، جلو می روند در حالی که آقای بنوی با ایشان مصاحبه می کرد، توسط تک تیرانداز عراقی که در کانال، مخفی شده بود، مورد اصابت گلوله ی گرینف قرار می گیرد و از ناحیه ی بازوی راست مجروح می گردد.»

همان صبح روز جمعه، آقای بنوی بعد از نماز صبح به ایشان می گوید: «تو که همه وسایلت را به عنوان یادگاری به همزمانت دادی. لطفی کن و مهر نمازت را به رسم یادبود به ما بده. در پاسخ می گوید: «منم که نماز ظهر نمی رسم. چشم!» و مهر را به ایشان می دهد و درست در ساعت یازده و بیست دقیقه ی همان روز شهید می شود.»

پدر نیز چگونگی خبر شهادتش را اینگونه اظهار می دارد: «هر دو در جبهه ی دهلران بودیم. او در یک گردان و من در گردان دیگری. دایم به هم سر می زدیم. قرار بود همان شب جمعه، به دیدن من بیاید. ولی نیامد. نزدیکی های ظهر روز جمعه، جهت دیدار با او به محل استقرارشان رفتیم. او را ندیدم. سؤال گرفتیم، گفتند: دیشب دعای کمیل بوده نتوانسته بود بیاید. الان رفته اهواز! با دلهره پرسیدم مگر اتفاقی افتاده؟ گفتند: «خبری نیست. تو هم باید بروی اهواز. ابتدا گفتند زخمی شده. نگذاشتند من آنجا بمانم و من به خانه برگشتم.»

خانواده ام هیچ گونه خبری نداشتند . من هم صحبتی نکردم . به سپاه بوشهر مراجعه کردم . آنها هم اظهار بی اطلاعی کردند ؛ اما می دانستم که شهید شده . به من الهام شده بود . به پسر م « علی » که گفتم ، دو رکعت نماز خواند و مرا دلداری داد و وقتی به عموی م « محمد علی » این خبر را دادم از ناراحتی نتوانست بایستد. به او گفتم ، بلند شو ، این افتخاری است که نصیب هر کسی نمی شود . »

آری او از ناحیه ی بازوی راست مورد اصابت تیر گرینف دشمن قرار گرفت



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران